

تخم مرغ‌های شوم

میخائیل بولگاکف

ترجمه

پونه معتمد



افسانات مروارید

فهرست

۵	درباره نویسنده
۱۱	درباره کتاب
۱۵	۱. نگاهی به زندگینامهٔ پروفسور پرسیکف
۲۳	۲. جعد رنگین
۳۳	۳. کشف پرسیکف
۴۱	۴. در زدوا، زن کشیش
۵۳	۵. ماجرای مرغها
۷۵	۶. مسکو در ژوئن سال ۱۹۲۸
۸۱	۷. رُک
۹۹	۸. واقعهٔ ساوخوز
۱۲۳	۹. آتش زنده
۱۳۱	۱۰. فاجعه
۱۴۱	۱۱. مبارزه و مرگ
۱۵۳	۱۲. خداوند سرما در ماشین

نگاهی به زندگینامهٔ پروفسور پرسیکف

عصر روز شانزدهم آوریل سال ۱۹۲۸، پروفسور پرسیکف، استاد جانورشناسی دانشگاه دولتی شمارهٔ چهار و مدیر انستیتوی جانورشناسی مسکو، وارد اتاق کار خود در خیابان گرتسین شد.

پروفسور چراغ حباب‌دار بالای سرش را روشن کرد و نگاهی به اطراف انداخت.

به راستی اگر مقصر اصلی فاجعهٔ هولناک این عصر شوم را دقیقاً همین آقای ولادیمیر پرسیکف بدانیم، پر بیراه نرفته‌ایم. او درست پنجاه و هشت سال داشت. با کلاه‌ای کچل که عالی کار می‌کرد. دسته‌های پراکنده موی بور مثل گپه‌های علف دوروبر سرش سبز شده بود. صورتش همیشه دوتیغه و صاف و لب پایینی برآمده‌اش دلیل اصلی این بود که صورت پرسیکفی و منحصر به فرد او لجباز به نظر برسد. با دماغی قرمز رنگ که عینک کوچک

در خیابان پریچیسستینکا، در خانه‌ای پنج اتاقه که یکی از آنها را پیرزن استخوانی، ماریا استیپانونا - مسئول امور خانه و پرستاری از او - اشغال کرده بود، زندگی می‌کرد.

در سال ۱۹۱۹ وقتی سه تا از اتاق‌هایش را از او گرفتند.^۱ به ماریا استیپانونا اعلام کرد: «اگر دست از این مسخره‌بازی‌ها برندارند، این کشور را ترک خواهم کرد!»

بدون شک اگر پروفسور حرفش را عملی می‌کرد، به آسانی می‌توانست هر جای دنیا، در هر دانشکده جانورشناسی که می‌خواست، مشغول به کار شود. چون از دانشمندان طراز اول این رشته بود و در حوزهٔ مربوط به دوزیستان و خزندگان، بجز دو استثنا: «ویلیام وکل» در کمبریج و «جاکومو باتلومئوبکاری» در ژم، نظیر نداشت.

غیر از زبان روسی به چهار زبان مسلط بود و به فرانسه و آلمانی مثل زبان مادری حرف می‌زد.

پرسیکف نقشهٔ ترک کشور را هرگز اجرا نکرد. هرچند سال ۱۹۲۰ از سال ۱۹۱۹ هم بدتر از آب درآمد!

حوادث یکی پس از دیگری رخ داد. اسم خیابان نیکیتسکای اعظم به گرتسین تغییر یافت. کمی بعد، عقربه‌های ساعت بزرگ تعبیه شده در دیوار ساختمانی واقع در تقاطع خیابان گرتسین و

قدیمی و از مد افتاده‌ای در قاب نقره‌ای از آن سواری می‌گرفت. چشم‌های ریزش همیشه برق می‌زد. قدش بلند بود و کمی قوز داشت. صدایی تیز، نازک و گوش خراش داشت و بریده بریده حرف می‌زد. به تمام خصوصیات عجیب و غریب او باید این را هم اضافه کنیم که وقتی دربارهٔ چیزی داد سخن می‌داد و کاملاً به بیاناتش یقین داشت، چشم‌هایش را تنگ می‌کرد و انگشت اشارهٔ دست راستش تبدیل به قلاب می‌شد. چون به حوزهٔ تخصصی‌اش کاملاً اشراف داشت و تقریباً همیشه به درستی گفته‌هایش مطمئن بود، قلاب دائماً نزدیک چشم مصاحبانش می‌رقصید.

پروفسور، خارج از حیطهٔ تخصصش: [جانورشناسی، جنین‌شناسی، آناتومی، گیاه‌شناسی و جغرافیا]، تقریباً چیزی نمی‌گفت.

پروفسور پرسیکف، روزنامه نمی‌خواند و به تئاتر هم نمی‌رفت. زنش در سال ۱۹۱۳ با خوانندهٔ تنور «اپرای زیمینا» فرار کرد و این یادداشت را برایش بجا گذاشت:

«قورباغه‌های تو، مسبب لرزش‌های عصبی نفرت‌انگیز و تحمل‌ناپذیر من هستند. همهٔ عمر با یادآوری آنها احساس بدبختی می‌کنم!».

پروفسور دیگر ازدواج نکرد، فرزندی هم نداشت. بسیار آتشین مزاج بود، ولی خیلی زود آرام می‌گرفت. به چای ماروشکا^۱ هم علاقهٔ زیادی داشت.

مثل چای دم می‌کنند.

۱. در رژیم سابق «شوروی» دولت با در نظر گرفتن تعداد افراد خانواده اتاق‌های اضافی را از آنها می‌گرفت و به افراد بی‌مسکن می‌داد.

۱. میوه‌ای قرمزرنگ، شبیه تمشک که در مرداب‌های سیبری می‌روید و آن را خشک کرده،